یک خاطره از مزرعه کدو تنبل



سال پیش در یک روز جمعه، فصل پاییز با هم کلاسی ها و آموز گارم برای دیدن مزرعه کدو تنبل به یک مزرعه بزرگ در شهر گیترزبرگ رفتیم .



فاصله مدرسه ما تا مزرعه ۲ ساعت رانندگی با اتوبوس مدرسه بود.



در بین راه درختانی را دیدم که برگ های رنگارنگ بسیار زیبایی داشتند و زمین های دور و بر جاده پوشیده از برگ های زرد، قرمز، قهوه ای، و نارنجی بود و منظره ی بسیار زیبای پاییزی به آن جاده داده بود.



وقتی از پنجره اتوبوس به بیرون نگاه می کردم چند جویبار پر آب هم در کنار جاده دیدم .

وقتی که به مزرعه کدو رسیدم منظره زیبایی به چشمم خورد . زمین ها به رنگ نارنجی بودند . میدانید چرا ؟



آن جا زمین پهناوری بود که پر از کدو تنبل های نارنجی کوچک، متوسط و بزرگ بود.

آموزگارم به ما اجازه داد که هر کدام یک کدو انتخاب کنیم و سپس چند نفر کشاورز برای ما کدوهایی را که انتخاب کردیم کندند و ما آن ها را به مدرسه آوردیم . وقتی مدرسه تعطیل شد به خانه مان بردیم تا برای جشن هالووین آن ها را استفاده کنیم .

دور صفت ها دایره بکشید و سپس در جمله بکار ببرید .۱

آیا شما هم به مزرعه کدو تنبل رفته اید ؟ خاطره خود را بنویسید و نقاشی کنید



